

خلاصہ

نفس الایوبیہ و قرآن و تفسیر

بفاری

از کشف الاسرار در جلدی

اثر خواجہ عبد اللہ انصاری

تالیف امام احمد میبدی

نگارش جناب علامہ مولانا

جلد دوم

حق چاپ محفوظ نگارنده



EQBAL

شرکت نسبی اقبال و شرکا

تهران ۱۳۴۸

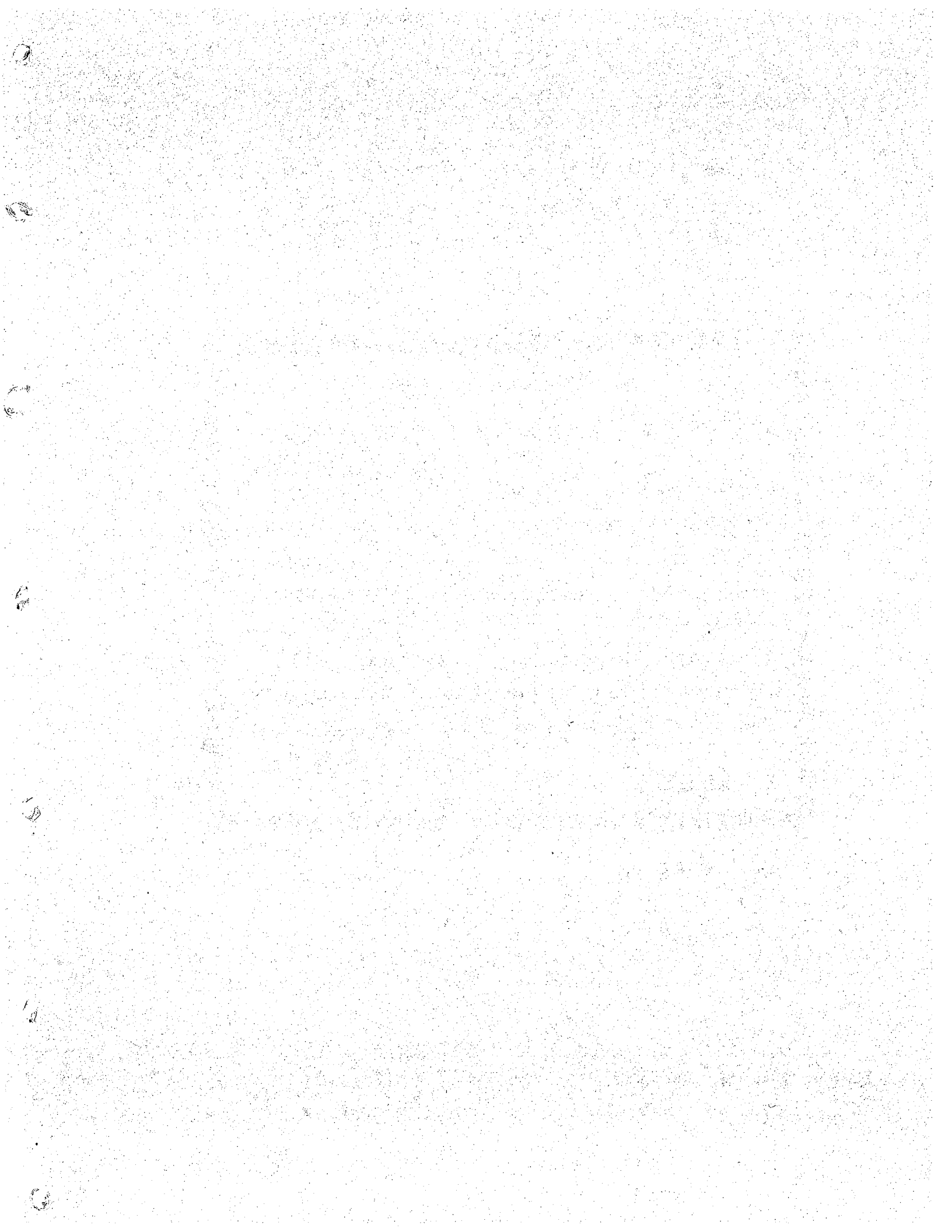
دو هزار نسخه از این جلد در سال ۱۳۴۸
در چاپخانه دانشگاه تهران بچاپ رسیده است

❁ درخواست از خوانندگان گرامی ❁

چنانکه به یاری خدای یکتا و یگانه به نگارش و چاپ بخش نخستین این نامه گوهر بار کامیاب شدم امیدوارم به چاپ بخش دوم نیز کامیاب و پیروز شوم.

از خوانندگان گرامی خواهشمندم پیش از آغاز خواندن این نگاشته و اثر، فهرست و دیباچه آن را با دیدی ژرف بخوانند و به دل بسپارند. پس از آن چکامه های نغز (ادبی و عرفانی) و سخنان دل ربای پیران خداشناس و پندهای پیروان آن شاه راه را به گوش دل و هوش بنیوشند و به کار بندند و بدانند که تنها این راه راه رهایی از کینه و بیدچارگی و دوری از هر چه بستر و انگیزه خوش بختی در جهان بهتر است و بدانند که چاره همه سختی ها و درمان همه دردها در بکار بستن آن اندرزها و پندها است. هرگاه پس از خواندن بخشهای (ادبی و عرفانی) در روان خود دگرگونی یافتید و در دل خویش از آلودگی های دنیای دون روی گردان شده و ترک هوی و هوسهای یاوه و پوچ زندگانی را خواستید، آنرا دوباره و سه باره بخوانید و چون به پاکی دل و جان و تن و روان رسیدید از من گناه کار هم بادی کنید و آمرزش خواهید در پایان، کامیابی همگی را از خداوند بزرگ خواهیم.

حبیب الله آموزگار



سوره ۱۸ - كهف - (مکی) ۱۱۵ آیه

تفسیر لفظی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

۱- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا . ثناوستایش خدائی راست که فرو

فرستاد بر بنده اش (محمد) قرآن را که در آن هیچ کزی قرار نداد .

۲- قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا لِمَنِ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا

حَسَنًا . نامه ای راست و روشن تا بیم سخت دهد از نزد خودش (کافران را) و بشارت دهد گروندگان را که کارهای نیک می کنند وایشانراست مزد نیکو .

۳- مَا كُشِبَ فِيهِ آيَاتٌ . آنان جاویدان در نیکی درنگ کنند .

۴- وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا . و بیم نماید کسانی را که گفتند خداوند فرزند گرفته است .

۵- مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا .

آنان را به آن سخن دانش نیست و نه پدرانشان (که آن سخن گفتند) چه بزرگ سخنی است که از دهان آنها بیرون می آید و نمی گویند مگر دروغ !

۶- فَلَعَلَّكَ بِلِخَابِ الْغُبَاتِ تُفَسِّتُكَ عَلَىٰ أَنْتَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ لَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا . پس شاید تو خواهی

خود را از بهر ایشان از اندوه گشت اگر آنان باین قرآن ایمان نیاورند !

۷- إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا . ما آنچه بر روی زمین

آفریدیم آرایش زمین است تا آنها که نیکو کار ترند بیازمائیم و زاهدان که از زیورهای دنیا دورند کیانند .

۸- وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا . و ما هر چه که بر روی زمین است هموار و بی گیاه و بیابان خواهیم کرد .

۹- أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا . آیا چنین پنداری که مردمان آن غار

و آن دیه از شگفت کاریهای ما شگفت بود ؟

۱۰- إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا

هنگامیکه جوانی چند به آن غار جای گرفتند ، گفتند : بار خدا یا ، از نزد خودت ما را رحمت و بخشایشی ده و کار ما را بساز و به راستی و نیکوئی آماده کن .

۱۱- فَضَرَبْنَا عَلَى الْأَنْهَارِ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا . پس برگوشهای آنان در آن غار سالهای با شمار موهن را دیدیم

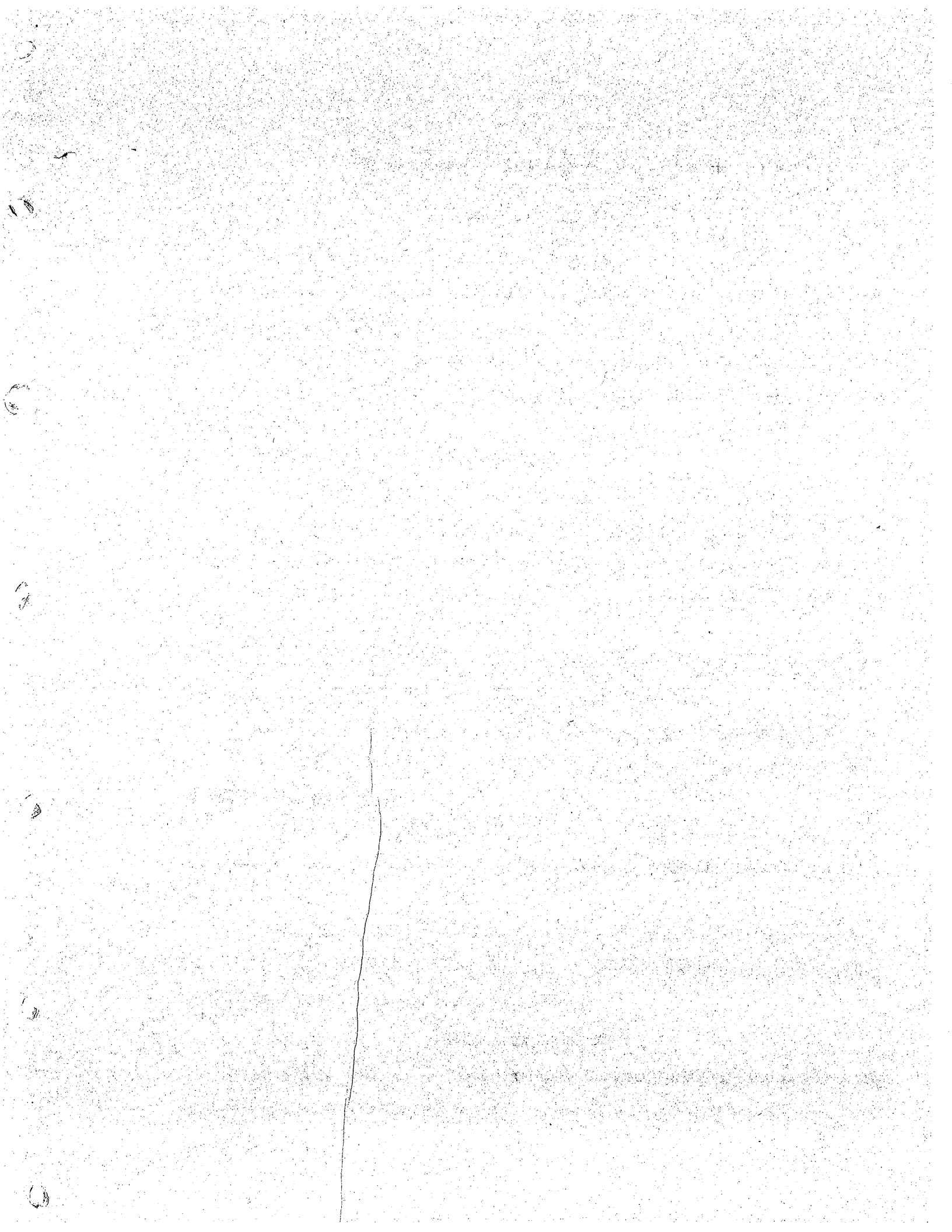
۱۲- ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْسَنُ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا . آنگاه آنانرا از خواب برانگیختیم تا ببینیم

از آن دو گروه کدام مدت ماندن آنها را در غار درست تر و نیکوتر شمار خواهند کرد ؟

تفسیر ادبی و عرفانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . بنام خدا که همه خیرات را بنیاد و بنام او که ، دل از بندگی غمها آزاد ، و بنام او که دل عارف

جز بنام او نگردد شاد ، بنام او که مشتاق از شراب وصل او گیرد یاد . بنام او که خواب بر دیده دوستدار حرام کرد تا عقد دوستی خود با وی در نظام کرد .



ای جوانمرد، اگر آسیایِ بلا بر سرت بگردانند از آستانه خدمتِ حق بیرون منه قدم، و بجز به رضای او بر نیاردم، که عزتِ عزتِ او است و از دیگران همه ذل و بجز و فنا و عدم | قضا و قضای او است و حکم حکم او است، حکم دیگران همه میل است و هوی و ستم | پیر طریقت گفت: خدایا، اگر تو فضل کنی، دیگران چه داد و چه بیداد او اگر تو عدل کنی، فضل دیگران چون باد.

خداوند! آنچه من از تو بدم، دو گیتی بیاراید، شگفت آنکه جان من از تو نمی آساید |

۱- الْحَمْدُ لِلَّهِ آیه . خداوند ذوالجلال ، قادر بر کمال ، سزاوار ثنائی خویش ، شکر کننده عطای خویش ، سپایش خود، خود می کند و ثناء خود، خود می گوید: که عزتِ خود، خود شناسد و عظمت و جبروتِ خود، خود دادند، آب و خاک به وصف او کی رسد؟ خدائی که طاعات با تقصیر قبول کرد و جور و جفای خلقی به پرده فضلِ خود بپوشانید ، توفیق طاعت ارزانی داشت و دل را به ایمان و معرفت بیاراست ، چون دانست که آنان از ادای شکر نعمت عاجزند او خود را حمد کرد و گفت آن نعمتها که دادم بی توقست کردم و بی تو حمد آوردم و به حکم دوستی ، از توبیابت کردم تا احسان و انعام خود بر تو تمام کردم .

... الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ آیه . این آیت عبارت است و اشارت ، عبارت بهره اشباح و اشارت نصیب ارواح ، ارواح در سماع (الَّذِي) به نشاط آمد و اشباح در سماع (أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ) در اجتهاد آمد و راه طلب گرفت .

در این آیت هم تعظیم قرآن است و هم تخصیص مصطفی خاتم پیغمبران ، آنکه قرآن است کلام رحمان یادگار دل مؤمنان و انس و جان عارفان ، و آنکه مصطفی است ایمنی زمین است و زیور آسمان قرآن دهارا عدت است و جانها را تبصیرت ، مصطفی رهبان شریعت است و عنوان حقیقت .

۷- إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا آیه . اهل معرفت و محبت خدا و مشتاقان او همگی زیور و زینت زمین هستند و آنان آفتابها و ماهها و ستاره های زمین هستند که چون درخشیدن گیرند ، تابش انوار توحید در اسرار موحدان ، جمیع آفاق را روشن کند ، که زینت زمین دوستان خدایند و جهان به آنها آراسته و دلهایشان به نور معرفت آفر و خسته ، اینان عکسهای دین اند و اوتاد زمین ، به نام و نشان درویشانند ، و به حقیقت پادشاهان زمین ایشانند هر کس سیرت اینان خواهد داستان ایشان در سوره كهف بر خواند :

۱۰- إِذْ أَوْيَ الْفُتَيَّةُ إِلَى الْكَهْفِ آیه . ایشانرا گفتند در این غار زوید و خوش بچسبید و سر ببالین امن نهد که ما خواب شما به عبادت جهانیان برگزینیم .

لطیفه ای شنوید که: خداوند آنانرا در آن کوه ، غاری را پدید کرد و ایشانرا در آن غار ایمن کرد چنانکه مؤمنان را در غار گور پنهان و ایمن کرد ، خداوند به آنان در غار رحمت کرد ، چنانکه بر مؤمنان هم در غار گور رحمت کرد ، خداوند آن غار را بر آنان فراخ کرد ، چنانکه بر مؤمنان نیز غار لحد فراخ گردانید ، خداوند بالای غار برایشان گشاده کرد تا هوا و نسیم صبا از آنان منقطع نگردد ، چنانکه در روضه مؤمنان دری از بهشت گشود تا از نسیم بهشت برایشان همی وزد .

داستان اصحاب كهف : علما و صحابه و تابعین و ائمه هدی از قول حضرت علی امیر المؤمنین (ع) نقل کرده اند که: در روزگار پیشین قومی بودند در زمین روم در شهر (تروسوس) ^(۱) که مردم آن شهر بر دین عیسی بودند و تا پادشاهی صالح داشتند روزگار آنها بر نظام ، و بر دین عیسی استوار بودند چون آن پادشاه از دنیا رفت کار آنان نابسامان شد و مردم سر به گمراهی و تباہ کاری نهادند ، و بت پرست شدند ، پادشاه آن زمان جبّاری بود متمرّد و کافر بت پرست آقیانوس نام ، که گفتند عوی خدائی کرد ، و مردم را بر طاعت خویش دعوت نمود ، و هر کس که بر در جنب او نیاوردی او را هلاک کردی |

(۱) ظاهراً این شهر در ساحل شرقی بند پترانه است نزدیک (انتاکیه) که در آن تاریخ از تصرفات رومیان بوده .

گویند در آن شهر کاخی عظیم ساخته و بر خود تاجی نهاده که هر گوشه آن گوهری نشانده که شب تاریک چون شمع می تافت و پنجاه جوان زیبا از شاه زادگان با جمال در کنار وی ایستاده که هر یکی را تاجی بر سر و عمودی در دست، و شش جوان دیگر از شاهزادگان بادانش و خیر دبر راست و چپ او تمام ایستاده!

روزی به او خبر دادند که فلان لشکر آمده و قصد ولایت او دارد! از شنیدن این خبر لرزه بر اندام او نشست و هراسی بزرگ در دلش پدید آمد، آن چنان که تاج از سر او بیفتاد و روی زرد گشت! آن روز نوبت کشیک خدمت بپایگی از آن شش جوان بادانش و خرد بود، چون این حال را بدید و آن دعوی خدائی را شنیده بود، نزد پنج نفر هم کاران رفت و غذا خوردن نتوانست، سبب را از او پرسیدند، جریان حال را بگفت که این غدار بجبار دعوی خدائی دارد و من امروز او را در حالی دیدم از بیم و ترس که خدا یا آن چنان نباشند! و چنان ترسند! و من چنین می اندیشم که خدائی را کسی سزا است که آفریدگار آسمان و زمین و همه جهان و جهانیان است و هیچ گاه و از هیچ چیز ترس و وحشت ندارد. دوستان همگی سخن او را تصدیق کردند و گفتند ما راهم همین اندیشه به خاطر آمد لیکن زهره آنرا ندانستیم که این حال را کشف کنیم و همگی بیک آواز گفتند دقیانوس خدایست! و جز آفریننده آسمانها و زمین خدائی نیست.

آنگاه یکی از آنها یمیلی خانام که کشف این حال را کرده بود گفت: یقین بدانید که ما با این دین میان این قوم نتوانیم زیست، ما را بیاید گریخت، این بوده که هر شش نفر در وقت غفلت و موقع خلوت بهانه اسب دوانی از شهر بیرون شدند، چون چند میل، گرم اسب برانند یمیلی خانام گفت: از اسب فرو آید که ناز این جهان از ما شد و نیاز آن جهانی آمد، و چون آن جوانان نعمت پرورده، کلفت و مشقت اختیار کردند و محنت را بر نعمت گزیدند آن روز هفت فرسنگ پیاده راه پیمودند، تا گرسنه و تشنه، شبانی را دیدند و از او شیر خواستند، شبان گفت: دارم، لیکن قیافه و چهره شما ها پادشاه زادگان ماند و بر شما اثر پادشاهی می بینم نه نشانه فقر و درویشی! و چنان دانم که شما از دقیانوس گریخته آید! قصه خود را با من بگوئید، گفتند ما دینی داریم که دروغ گفتن روا نباشد! گرمای قصه خود را باز گوئیم، از تو بما گزندی نباشد؟ گفت: نه! همینکه شبان از داستان آنها آگاه شد پناهی ایشان در افتاد و گفت: دیری است که مراد دل همین آید که شما می گوئید، پس صبر کنید تا من گو سفندان را به خداوندان آنها باز رسانم که همه امانت است! شبان گو سفندان را باز سپرد و باز آمد و سگ شبان هم با آنان براه افتاد!

پس جوانان شبان را گفتند این سگ را ببران که سگ غمناک است و باشد که به بانگ خود رسوائی کند! اولی هر چند شبان سگ براند، نرفت و آخر آن سگ به زبانی رسا آواز داد که مرا مرانید و دست از من بردارید من شمار با سبانی کم تا دشمن بر شما ظفر نیابد، و اگر شمارا نزد خداوند قدری باشد مرا هم از آن نعمت بی بهره مسازید، پس چون آنرا شنیدند سگ را با خود بردند و شبان آنها را به کوهی رسانید به نام بنگلوس: و در آنجا غاری بود و نزد بیک غار درخت میوه و چشمه آبی بود، همگی از آن میوه و از آن بخوردند و به غار شدند.

۱۱ - فَصَّرَ بِنَاعِلَىٰ أَذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا. آیه. یعنی آنان را خواب کردیم و چه بسا که چشم آنها باز بوده و از پهلو به پهلو می شدند ولیکن چون خواب با شنیدن راست نمی آید، ما شنیدن را از آنها سلب کردیم چه صاحب روح چون بخوابد گوش او از شنیدن افتد و عقل از او سلب شود و این حالت خواب چند سال به درازا کشید.

۱۲ - ثُمَّ بَعَثْنَاَهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْضَىٰ. آیه. گویند مراد از دو حزب، دو دسته از همان گروه جوانان است که راجع به مدت ماندن در غار اختلاف نظر داشتند چنانکه بعضی آنها گفتند یک یا دو روز ماندهیم و برخی بیشتر! جمعی از مفسرین گفته اند: مراد از دو حزب گروه جوانان و مردم آن شهرند که با هم در مدت اختلاف داشتند!

دنباله داستان: نوشته اند چون دقیانوس از غیب آنان آگاه شد و به او گفتند که آنان دینی دیگر گزیدند و گریختند، وی بالشکر خویش بر اثر آنان برفت تا به در غار رسید و آثار رفته ها دید و باز برگشته هان بود! چون در غار شدند خداوند ایشان را در حمایت

ورعایت خود بداشت و چشم دشمن را نابینا از دیدن آنها کرد. برخی گفته اند که ایشان را در غار خفته بید ندولی هیچ کس از آنها طاقت آن نداشت که در درون غار شود! پس دقیانوس گفت: چون منظور ما هلاک آنان است جلودرب غار را با سنگ برآرید تا از گرسنگی و تشنگی و بی هوایی هلاک شوند! پس چنان کردند و باز گشتند ولی خداوند نسیم فرح بخش از سقف غار به آنها می فرستاد!

در خاتمه نوشته اند: دو نفر مرد با ایمان که ایمان خود را از دقیانوس پنهان داشته بودند لوحی از روی آماده کرده و شرح حال هشت نفر را بر آن نوشتند و در غار نصب کردند تا کسانی که از حال آنان در آینده آگاه می شوند آنان را بشناسند که اهل ایمانند و از کفر گریخته و به غار پناهنده شدند.

تفسیر لفظی

۱۳- نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَا هُدًى. ما بر تو (ای محمد) خبر ایشان را برستی می خوانیم، آنان جوانی چند بودند که به خداوند ایمان آورده بودند و ما هم ایشان را راه راست افزودیم.

۱۴- وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطْنَا. بر دل ایشان رابطه معرفت و عصمت نهادیم و به الهام ایمان بند بستیم، آنگاه که برخاستند، گفتند: خدای ما پروردگار آسمانها و زمین است و جز او خدائی را نخواهیم که اگر خوانیم در آن حال کز و ناسزا و دروغ گفته باشیم.

۱۵- هُوَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُمْ مَغِيظًا أَقْبَلُ مِنْهُ مَنْ يَشَاءُ لِيَمْلِكَ مَنَاقِبَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ عَلِيمٌ. اینان کسان ما هستند که جز خدای یگانه خدا یان دیگر گرفتند (و بتان پرستیدند) چرا بر خدائی این بتان حاجتی نیاروندند؟ پس کیست ستمکار تر از کسی که بر خداوند دروغ سازد و دعوی شریک نماید؟

۱۶- وَإِذْ اعْتَزَلْتُمْ مَوْجَهُمْ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ آلَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. (در دل ایشان افکنندیم) که آنگاه که از قوم خویش دوری جستید و جدائی گرفتید و آنچه قوم شما می پرستیدند جز خدای یگانه بود، پس (گفتیم) در كهف روید که خداوند رحمت خود را بر شما گستراند و برای شما آسایش گاه و روزی راحت باز سازد.

۱۷- وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ مِنْهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ. و آفتاب را بینی آنگاه که برآید، از تیغ غار آنان بسوی راست بگردد، و چون غروب کند از سوی چپ و اگر دردد، در حالیکه آنها در گشادی غارند. ذلک من آیات اللہ من یهدی اللہ فهو المہتدی ومن یضل فکلن تجد له ولیاً مژر شیدا. این امر از شگفتیهای خداوند است، هر که راه را نماید او راه یافته او است و هر که را گمراه و براه کرد (بر حسب شایستگی و استعداد) (ای محمد) تو هرگز راه یابی برای او نیابی!

۱۸- وَتَحْسَبُهُمْ آيِنًا ظِلًّا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلِّبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَكَلِمَاتٍ مِنْهُمْ رُعبًا. تو پنداری که ایشان بیدارند و چون چشمهاشان باز بوده! و حال آنکه در خوابند و ما آنها را از راست به چپ و از چپ به راست می گردانیم (تا سالم بمانند) و سگ آنها دودست خود را بر درگاه غار گسترانیده! و اگر تو بر آنها نیگری، به فراز باز گردی و از ایشان رعب و ترس خواهی داشت.

۱۹- وَكَذَلِكَ بَعَثْنَا هُم لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالِ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ. هم چنان ایشان را از خواب بیدار کردیم تا از یکدیگر پرسند (از مدت درنگ خویش در غار) چنانکه یکی از آنان گفت: چه مدت درنگ داشتید؟ بعضی گفتند یک روز یا نیم روز! دیگران گفتند خداوند

شما به مدت دزنگک شما آگاه است وی داند افا بعمثوا احدکم بیور قیکم هذیه الی المدینة فلیتظروا ایها انکی
 طعنا منا فلیاتیکم بیرزق مننه ولیتلطیف ولا یشرعن بیکم احدًا . پس یکی از خودتان را با این درمی که دار بدیده شهر
 فرستید تا بنگرد کجا طعامی خوش و گواراست تا برای شما از آن خوراک آورد و باید پنهان رود و آرام باشد مبادا کسی از حال شما آگاه شود
 ۲۰- انهم ان یظهوروا علیکم یرجموکم اویبعیدوکم فی ملبتھم ولتن تفلحوا اذا ابدا . ایشان
 اگر بر شما دست یابند از غار بیرون کشند و شما را سنگ باران کنند، یا شما را در کیش خود برند که هرگز رستگاری نخواهید داشت .

۲۱- و کذالک اکثرنا علیهم لیعلموا ان و عند الله حق و ان الساعة لا ریب فیها اذ یتنازعون
 بینهم امرهم ففة الوابنوا علیهم بنیانا نار بهم اعلم بهم قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم
 مسجدا . وهم چنان دیدار دادیم و آگاهی نمودیم ایشان را تا باندانند که وعده حق است و اینکه در (آمدن) روز رستاخیز شکست
 ورپی نیست، آنگاه که مردم از قصه اصحاب کهف آگاه شدند با هم اختلاف و تنازع داشتند میان خودشان (که آیا اینها خواب بوده اند
 (در مدت ۳۰۹ سال یا مرده و دوباره زنده شده اند) بعضی می گفتند روی جایگاه آنان ساختنی کنید که معرف آنها باشد و هم چنین در
 مدت مکث آنان در غار نیز با هم اختلاف داشتند در حالی که خدای آنها به آن مدت دانا بود، پس از آن آنان که در امر و عقیده غالب
 شدند گفتند ما بر روی جایگاه آنان سجده گاهی می سازیم ا

۲۲- سیقولون ثلاثة رابعهم کلبهم ویقولون خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب ویقولون
 سبعة ونا منهم کلبهم . بعضی مردم می گفتند ایشان سه تن بودند که چهارمی آنها سگشان بوده، بعضی دیگری گفتند آنان
 پنج نفر بودند و سگش ششمی ایشان بوده، عده ای دیگری گفتند شماره آنها هفت نفر بود که سگشان هشتمی بشمار آمده (این قول
 بنظر درست است) قل ربی اعلم ببعیدتهم ما یعلمهم الاقلیل فلانما فیهم الا امیرا عظاهرا و لانتفت
 فیهم منهم احدًا . بگو (ای محمد) پروردگاری من بشماره آنها دانا است و مردم جز آنکه ندانند، پس تو با ایشان در این کار
 بیکاره مکن مگر بصورت ظاهر (به آنچه تورا قرآن رهنمایی کند) و از آنها در کار اصحاب کهف از هیچ بک از یهودان فتوی مپرس .

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۳- نحن نقص علیک نباهم بالحق انهم فتنیة آمنوا . آیه . شرف بزرگوار و کرامت تمام و نواخت
 بی نهایت که خداوند بر اصحاب کهف نهاد که ایشان را جوان مرد خواند چنانکه ابراهیم خلیل و یوسف صدیق را هم جوان مرد خواند .
 مصطفی به علی (ع) فرمود: یا علی جوان مرد راست گو، وفادار، امانت گزار، رحیم دل، درویش دار، و مهمان نواز است
 و گفته اند سرور همه جوانان یوسف صدیق است که از برادران وی به وی رسید از انواع بلاها آنچه رسید، و چون بر آنان دست یافت
 گفت: امروز دیگر گناهی نیست!

... و زذناهم هدی . آیه . در خبر است که مصطفی روزی در جمعی نشسته بود، سائلی برخواست و سؤال حاجت
 کرد، حضرت روی سوی یاران کرد و فرمود با وی جوان مردی کنید، علی (ع) برخواست و رفت چون باز آمد یک دینار و پنج درم و یک
 قرص نان داشت، حضرت گفت یا علی این چه حال است؟ گفت: یا رسول الله چون سائل سؤال کرد به دلم گذشت که او را قرص نانی
 دهم، باز دلم آمد که پنج درم دهم، باز به خاطر م گذشت که یک دینار به وی دهم . اکنون روانداشتم که آنچه به خاطر م گذشت و بر
 دلم فرازا آمدنکم حضرت فرمود: لا فتی الا علی . یعنی جوان مرد جز علی نیست .

۱۴- و ربطننا علی قلوبهم . آیه . خلعتی از کمال محبت که همانا افزونی هدایت بوده به آنان دادیم و ایشان را به بند
 عصمت بستیم و بر بساط معرفت بداشتیم و به قید محبت استوار کردیم، و در وادی عنایت، ایشان را شمع رعایت افر و ختم و در دیرستان

ازل، آداب صحبت آموختیم، تا در عین قدس روان گشتند و در خلوت غار بار از حقیقت پرداختند. آن جوان مردان بر درگاه احدیت بنور ایمان ارجمند بودند و به صفای توحید فروخته دیده اهل آن روزگار به درد شرک و کفر آلوده بود و غیرت دین، آنان را در حجاب غار برد تا دیده های آلوده آنها را نبیند.

۱۶- ... فَأُولَئِكَ كَفَّهْنَا آية. فرمان از جناب جبروت و درگاه ملکوت رسید که در این غار روید و در کنف حمایت و رحمت حق باشید تا خداوند شمارا در پرده عصمت نگاه دارد و لباس رحمت بپوشاند و در کنف عزت جای دهد. ای چه خوش روزگار کسی یا کسانی که در راهی میروند، ناگاه مشمول کلام الاهی و الزمهم کلمة التقوی شوند که کمند تقوی در گردن آنان افکنند و بر راه راست و سعادت کشد!

۱۷- وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ آية. کسی که آنوار آسرا از دل باطن وی روی نهد آنوار آفتاب صورت چه زهره آن دارد که شعاع خود بروی افکند! این آفتاب صورت، روشنی دادن خلق راست، و آن آنوار آسرا، معرفت حق راست، این نور صورت است و آن نور سیرت، این آفتاب جهان افروز و آن آنوار دل افروز، این روشن دارنده جهان تا خلق بدو ننگرند و آن روشن دارنده دل نادوستان حق به ایشان ننگرد. آنوار آسرا آن جوان مردان در آن غار، در خشی بیرون داد که آنوار آسرا خورشید تابنده دامن در خود چید و چون سینه جوان مردان محل آنوار آسرا غیبی بود، این صفت و حالت خورشید در تابیدن از راست به چپ و برعکس آن، در حق جوان مردان بود!

۱۸- وَتَحْسَبُهُمْ آيِقًا ظَاوَهُمْ رُقُودٌ آية. چون ظواهر ایشان ننگری ایشان را در میدان عمل بینی بیدار و فعال! و چون سرا آنان ننگری، همگی فارغ در بوستان لطف ذوالجلال! به ظاهر در عمل، به باطن در نظاره لطف ازل، از عبادت حق کمر بر میان بسته، و از اعانت خدا، تاج مشاهدت بر سر نهاده، کرداری موافق امر، و دیداری مطابق حکم دارند.

پیری را پرسیدند که ایمان بی عمل، تمام نیست و اصحاب کهف را عمل نبود؟ که چون در روش آمدند در حال بختند! پیر گفت: کدام عمل از این بزرگوارتر؟ که خداوند فرمود: وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا. که بر لسان اهل اشارت، معنی این است که از خود برخاستند و حاصل اعمال بندگان بدان باز آید که از خود برخیزند و چون آنان از خود برخاستند به حق رسیدند و در آنگاه واسطه از میان برخیزد و خود تصرف در ایشان کند و کار ایشان خود سازد!

در این باره پیر طریقت گفت: الاهی چند نهان باشی و چند پیدا؟ که دلم خیران گشت و جان شیدا، تا یکی در استنار و تجلی؟ یکی بود آن تجلی جوادانی؟ خدا یا، چند خوانی و رانی؟ بگذاختم در آرزوی روزی که در آن روز تومانی؟ تا یکی افکنی و برگیری؟ این چه وعده است بدین درازی و بدین دیری؟

... وَكَتَبْنَا لَهُمْ بِأَسْطُورٍ آيَةٍ بِالْوَصِيدِ آية. چون فراراه بودند آن سگ که بر پی ایشان افتاد که شما مهانان عزیزید و مهان عزیز ظفیلی برتابد. آن حیوان در موافقت چند گامی برداشت، تا بقیامت مؤمنان در قرآن داستان وی می خوانند و او را جلوه می دهند پس چه گوئی در باره کسی که همه عمر خویش را در صحبت اولیاء به سر آرد و در موافقت ایشان گام باز پس نهد؟ خداوند دیگر بلام با عورارا «دانشمند بزرگ بود» که اسم اعظم می دانست (چون آنرا بجا به کار بست) سگ خواند و از درگاه خود براند، ولی به سگ اصحاب کهف آن همه کرامت کند که با دوستان خود فراراه خود دارد، و به جهانیان بنماید که: قُرب به نوازش ما است، نه بعلت خدمت! و بعد به اهانت ما است نه بعلت معصیت.

... لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا آية. خداوند می گوید: ای محمد! اگر تو به ایشان ننگرستی از ایشان بگریختی و دل تو بهم شدی. مراد از این کلام الاهی، ترساندن مصطفی نیست بلکه بزرگ داشت مقام اوست چنانکه

در متعارف گویند فلان کس در بلائی گرفتار بود که اگر تو بدیدی بی هوش گشتی پس خداوند خواست تا مصطفی را بزرگ گرداند تا خلق به چشم بزرگ داشت به ایشان نگردند.

عالمان طریقت و خداوندان معرفت گویند: بنای کار تصوف (صوفی گری) بر روش و سیرت اصحاب کهف نهاده اند که اساس آن عبارت است از: تحقیق قصد، و تجرید ارادت و همت، و عزلت از خلق، و اسقاطِ علاقت، و اخلاص در دعوت و انابت، از خود بیزار و از جهان آزاد، و به حق شاد، از تحکم خویش و پسند خویش باز رسته و دست نیاز به درگاه بی نیاز زده، گهی از صولت هیبت سوزان و گدازان، گهی در نسیم انس شادان و نازان!

عارفان شیرین گفتار و خدا شناسان نازنین رفتار گویند: خداوند با اصحاب کهف آن کرد که مادر با فرزند کند، بدین گونه که: نخست او را گهواره سازد، پس بخواباند پس بچنانند، آنگاه مگس را پراند، سپس شیر دهد تا بیار آمد. خداوند هم با ایشان همان کرد: اول غار را برایشان چون گهواره کرد که (وَيَهَيِّئُ لَكُم مَّا كُنْتُمْ تُرِيدُونَ) پس آنها را بخوابانید که (فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ...) سپس آنها را بچنانید که (وَنَقَلْنَا لَهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ...) آنگاه ریح آفتاب از آنان دور ساخت که (وَتَرَى الشَّمْسُ... در آخر آنها را شربت رحمت چشانید که (يُنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ...))

تفسیر لفظی

۲۳- وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا . مگر (ای محمد) برای هیچ چیز و هیچ کاری، که من فردا

خواهم کرد:

۲۴- إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا أَنْسَيْتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لَا قَرَبَ مِنْ هَذَا شَاءَ . مگر که گوئی: اگر خدا بخواهد، و اگر (گفتن آن جمله) را فراموش کردی، آنگاه که یادت آمد آنرا بگو، و بگو: مگر خداوند مراد هببری کند مرا آنچه را که راست تر و نیکوتر است از آنچه که از من می پرسید:

۲۵- وَلَكِبُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةِ سِنِينَ وَأَزَادُوا سَعًّا . و آنان در غار خود ماندند در مدت سیصد سال و نه سال بر آن بیفزودند (۱):

۲۶- قُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَنْسِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا . بگو ای محمد، خداوند داناتر است به آن درنگ که ایشان کردند، و خداوند راست ناپیدا های آسمانها و زمین، چه بینائی و چه شنوائی که او راست است! نیست آنان را جز خداوند یاری و کسی در حکم خداوند شریک نیست.

۲۷- وَأَنْتَلُ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنَ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا .

بخوان (ای پیغمبر) آنچه از سوی خدا به تو پیغام آمد، سخنان خدا را بدل کننده ای نیست، و هرگز جز او پناهی و پشتی وافی نیابی:

۲۸- وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا . و شکیبائی ده خویشان را با کسانی که خدا را بخود را هر بامداد و شامگاه می خوانند و در آنچه می کنند خدای را خواهند و تو دو چشم را از ایشان مگردان که رموز این جهانی و آرایش آنرا بخواهی! و لا تطیع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هوایه و کان امره فرطاً. و فرمان بردار و بیخ نبوش باش کسی را که ما دل او را از یاد خویش غافل ساختیم و او بر بی هوای نفس خویش ایستاد و کار او تباہ شد!

۲۹- وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا . و بگو پیغام و سخن راست از جانب خداوند است، هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر گردد، ما برای

(۱) ظاهراً، نه سال، تفاوت ماه شمسی و قمری است که تقریباً هر صد سال سه سال تفاوت میکند.

ستمکاران آتشی آماده ساخته ایم که سر پرده آنان را فرا گرفته است. وَإِنْ يَسْتَكْفِرُوا بَعْثًا لِّأُولَئِكَ أَكْثَرُ ۚ كَمَا لَمْ نُحْيِ الْوُجُوهَ بِشَرِّ الشَّرَابِ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا وَأَكْرَأَىٰ خَوَاهِدًا، آبی به آتم داده خواهد شد مانند دُر دروغن داغ بامس گداخته، که روی های آزاری سوزاند و بد نوشابه و بد فرو آمد جانی است.

۳۰- إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا. کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، ما مزد کردار آن کس که کار نیکو کرده تباہ نکنیم.

۳۱- أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا. برای آنان بهشتی است که جوی ها از زیر درختان جایگاه آنها روان است و در آن بهشت از دستینه های زر آرایش می شوند و جامه هایی از ابریشم و استبرق می پوشند و بر تختها و پشتی ها در بهشت تکیه زده اند که نیک پاداشی است و نیکو فرو آمدن جانی است.

تفسیر ادبی و عرفانی

۲۳- وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا. آیه. هر کس گام در راه خدا شناسی برداشت و قدم در کوی معرفت الله نهاد و بد آنست که خلق همه اسیر قدرت اویند و در حبس مشیت و برگزگانه قضا و قدر او اختیار اختیار نکند و خود را کار سازد و حکم نکند و همه کار خود را به مشیت و خواست خداوند افکند و آنگاه تکلیف خویش در آنچه خدا ساخته نیامیزد و چنان که حکم خدا بر او می گردد بی معارضه با آن می سازد و به زبان حال گوید:

چنانکه پیر طریقت گفت: الهی، این بوده و هست و بودنی، من به قدر و شأن تو نادانم، و سزای تو را نتوانم، در بیچارگی خود گردانم، روز به روز برزبانم، چون منی چون بودم چنانم! از نگریستن در تار یکی بفرغانم، که خود بر هیچ چیز هست مانند من ندانم، چشم بر روی دارم که تومانی، و من نمانم، چون من کیست؟ گران روز ببینم، اگر ببینم به جان فدای آم.

۲۴- إِنْ يَشَاءُ اللَّهُ وَآذُنُ كُلِّ رَبٍّ كَذَّابٌ. آیه. گفته اند: چون خود و خلق را فراموش کردی خدای را بیاد آور! خداوند می گوید: چون هوای نفس زیر پای آوردی و جاه خلق از دل بیرون کردی ما را یاد کن و به این یاد جان پاک خود را شاد کن. هوای خلق بت است و جاه خلق زُنبار، تا از بت بیزار نگردی خدای بیگانه پرست نشوی، و تا ز ناز نگشایی مسلمان نباشی.

بزرگان گفته اند عارفی بزرگوار جای عظیم در میان خلق داشت، ترسید که آن جاه او را مغرور و هلاک کند، برخاست و به سفری بیرون شد و چون ماه رمضان بود بحکم شرع روزه را گشود و چون از سفر بازگشت هنوز ماه رمضان بود ولی او آن روز روزه نداشت و خلق را از عذر وی آگاهی نه، اندر شهر طعام همی خورد تا مردم بر او گرد آمدند و او را قفای زدند که بی دین است، یکی از دشمنان محقق گفت آن ساعت که او را قفا همی زدند نزدیک او شدم تا چه گوید؟ شنیدم باخویشتمی گفت: ای نفس باز هم خلق پرستی؟ نه! به جاه خلق مغروری؟ نه! چگونه آوردمت تا خدای پرستی نه خلق!

شیخ جنید گوید: حقیقت ذکر، فنا در مد کورا است، ذکر نه همه آنست که تو به اختیار خویش از روی تکلف، لب جنبانی، آن خود تذکر است و تذکر تصنع است. ذکر حقیقی آنست که زبانی همه دل شود و دل همه سر گردد و سر عین مشاهدت شود و اصول تفرقت منقطع گردد و کمال جمعیت در عالم معیت از این مقام پدید آید، که گفته اند: چون تجلی صحیح باشد، زبانی و دل و سر یکی باشد، چنانکه ذکر در سر مد کور شود و جان در سر، نور عیان گردد و عیان از بیان دور!

۲۸- وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ. آیه. ای محمد، به نفس یاد رویشان باش که دل در قبضه صفت است و با صحبت ایشان نپردازد و محبت اغیار در آن نگنجد، پس دل به دست مانیت تا به کسی دهیم یا ندیم و ما را در آن تصرفی نیست و مهر اغیار در آن مدخل نه!

... بِالْعَدْلَةِ وَالْعَشِيِّ آیه. وقت دعا و ذکر معین کرد: بامداد و شبانگاه، چون به ارادت رسید بر مخی حال گفتم
 بِرِدُونَ وَجَهَهُ، یعنی پیوسته و همیشه او را خواهند در حالتی که پای به دوگیتی فرانهاده و از خلق آزادگشته و از خود باز رسته است!
 ... وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ آیه. ای محمد! اینسان که بدین صفتند چشم از ایشان نه بگردان که ایشان دل از ما
 نه بگردانیدند، تو امر و ز نظیر خود را از ایشان مبر، منهم فردا نظیر آنان را از خود منع نمی کنم. ای محمد! ثمره ارادت ایشان امر و صحبت
 و مرافقت و نظیر تو فردا قربت و مشاهدت است.

❦ تفسیر لفظی ❦

۳۲- وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ
 وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا. (ای محمد!) برابر آنها مثال زن به دو مردی که یکی از آنها دو باغ رز دادیم و گرداگرد آن را نخستان
 کردیم و میان آن دو باغ را کشت زار نمودیم.

۳۳- كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أَكْثَهُنَّ وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَقَجَرْنَا خِيَلَهُمَا نَهْرًا. هر دو باغ رز،
 میوه خود را دادند و هیچ از مقدار توانائی رزها کمبود و اندک نبود، وزیر آن درختان، جوی هارا ندیم.

۳۴- وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا. و آن صاحب
 باغ جز آن مال، دارائی دیگر هم داشت پس بیایار خویش که با او محاوره و گفتگویی کرد گفت: من بیشتر از تو مال دارم و انبوه خادمان
 من افزونتر است.

۳۵- وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا. (آن مرد) داخل باغ خود شد
 و او که بر نحو بشتن ستم کار بود، گفت: گمان نمی کنم هرگز این باغ از میان برود و این جهان به سر آید؟ هرگز!

۳۶- وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا. و نه بندارم که رستاخیز
 هرگز بر پای شود و اگر بسوی پروردگارم باز برند، از این دو باغ که دارم بهتر بهره و نصیب خواهم داشت!
 ۳۷- قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ كَمَا
 رَجَبًا. رفیق او که رویاری با او گفتگویی کرد گفت: آیا به خدائی که تورا از قطره آبی آفرید آنگاه تورا قد کشید و اندامها را راست کرد
 تا مردی شدی، کافر گشتی؟

۳۸- لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا. لیکن من می گویم که او است خدای من و من با خدای خویش
 کسی را انباز نگیرم.

۳۹- وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنَّا أَقْلَ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا.
 چرا وقتی داخل باغ شدی نگفتی: این خدای خواست و این خدای کرد و توانی نیست جز به خدای یکتا. (ای بیچاره) اگر می بینی که
 من از حیث مال و فرزندان از تو کترم!

۴۰- فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ
 صَعِيدًا زَلَقًا. پس چه بسا که خداوند من، بهتر از بهشت تو به من بدهد و بر بهشت تو سنگ باران از آسمان فرو گشاید پس در نتیجه
 آن ها مونی شود که پای روی آن بلغزد!

۴۱- أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا. یا آب آن باغ بر زمین فرورود و تو نتوانی آن را بر روی زمین
 باز جوئی! هر قدر کاوش و جستجو کنی!

۴۲- وَأَحْيَا بِسْمَرِهِ فَاصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَلَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا . ومیوه های آن دو باغ تباه و نابود شد و با ممدادان (آن مرد) دست بردستی می پیچید بر آن مالها، که هزینه آبادی باغها کرده بود. و اکنون دیوارهای آن روی درختان افتاده می گفت ای کاش من با خدای خویش انباشت نکرده بودم!

۴۳- وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُ وَنَهَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا . او را گروهی و کسانی نبود که یاریش دهند فرود از خدای یکتا! او هم یارانی نداشت که از خود این بلا دفع کند!

۴۴- هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا . این جا است که به کار آمدن و به مهر با نای باز آمدن خدای راست و درست است، که او بهترین پاداش و بهترین سرانجام است .

۴۵- وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا آتَىٰ نَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا . ای محمد! برای آنها مثال زندگانی این جهان زن که مانند آن است که ما از آسمان فرو می آوریم پس از گیاه های گوناگون زمین بر رست ، پس از آن خشک شد و باد آنها را در هوا پراکنده کرد و خداوند یگانه بر همه این آوردن ها و بردن ها توانا است .

۴۶- الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا . مال و فرزندان آرایش این جهانند و کارهای نیک نزد خداوند از حیث پاداش ، برتر و بالاتر و به فرد امیدوار تر است .

تفسیر ادبی و عرفانی

۳۲- وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا لِّجُلَّتِ آيَةُ . حاصل این آیت داستان دو برادر یهودی است که مال از پدر آنها رسید یکی همه را به مستحقان و مستمندان داد و دیگری باغ و خانه و خدم و حشم آراست ، روزی برادر فقیر نزد او آمد و درخواست کومک کرد: برادر او سرزنش داد که مال را چه کردی؟ گفت در راه خدا و برای ثواب آخرت دادم گفت بین باغ من چقدر باریده و خرّم است و تو به خیال موهوم همه را از دست دادی؟ و او را از خود دراند؟ و همینکه موقع محصول باغ رسید آفتی نازل و همه آنرا مانند گیاه خشک در برابر باد قرار داد تا عبرت بی دینان و مغروران گردد! و در این آیه خداوند به پیغمبر امر میدهد که این مشکل را برای دو برادر زندگانه یکی ایمان آورد (حرف نام) و دیگری (ابوجهل نام) که منکر همه آنها بود!

اما به ذوق اهل ارادت، اشارت است به دومرد که یکی صاحب آرزو بود و دولت می خواست بی نیج تمام، و کارها بر نظام! چون کسی که آرزوی دُرّ شب افروز کند بی آنکه خطر در یابند! و این مردم چنین در راه پندار خود افسرده بمانند و هیچ زحمت ناکشیده و هیچ نیج نابرده و به نقد خویش و وجد خویش که در بند ارادت روی به او نموده، غره شده و تکیه بر آن کرده و نفس خود را به هوی و هوس و شهوت الفت داده، تا سرانجام از آن وقت و وجد افتاده و مرتد طریق گشته و او را در رشته مردودان و مهجوران کشیده اند، آری در صحبت چنین کس سود نیست و بهره او از آتش جز درد نیست!

مرد دیگر طالب استقامت است. و عنایت ازلی در او رسیده و توفیق الاهی همراه او گشته به حسن معاشرت و صدق معاملت روز افزون شده و به آرزوی خویش رسیده صحبت این مردم همه سود است و آتش او همه بی دود!

مرد اول از غافلان است، زینت و آرایش وی، مال و فرزندان است و مرد دوم از عارفان است و زینت و آرایش امروز او ایمان و یقین و فردا جنت نعیم و جاودان است .

۴۶- الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الدُّنْيَا . آیه . این آیت اشارت به مرد اول است چنانکه در شب معراج چون سید خاتم خواست برگردد گفتند: ای سید عالم سلام به کسانی رسان که دلهایشان از زینت دنیا و صحبت خلق پر داختند و قناعت و صحبت با درویشان را اختیار کرده اند .

جوان مردانی که ظاهر ایشان به خدمت و حرمت آراسته و باطن ایشان به نسیم رضا و ابسته و دیده شان کحل تجلی یافته، جز به عبرت ننگرند و جز آیات و روایات قدرت نینند، گوش و زبان شان، بند حرمت به حکم شریعت بنهاده تا جز حق و حقیقت نشنوند و جز راستی و درستی نگویند، دست و پایشان به بند عصمت و طهارت بسته تا نشست و برخاستنشان جز بروفی فرمان نبود.

... وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْثَلًا. آیه. بعضی مفسران، باقیات صالحات را گفته اند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ. دانسته اند، برخی دیگر نیکوکارها و خیرات و احسان و دستگیری بی نوبان گفته اند. و به زبان عرفان نزد اهل ذوق آنست که زیر پرچم ولایت حقیقت آید تا بگوش خیرد جز آن نشنود که رضای دوست بود و جز آن ننگر که جز مراد دوست بود و جز آن نگوید که به فرمان دوست بود. آنگاه چنین کس را این خلعت دهند که هر چه وی میکند، اندر تفریب لطف، به خود حوالت می کند و در مورد مصطفی مار مینت اذر مینت گوید که فعل تیراندازی از روی صورت از رسول آمد، لکن چون رسول اندر حمایت عصمت بود و زیر لواء حقیقت، فعل وی جز به فرمان خداوند نبود که خداوند آبراهه و وصف خویش حوالت فرمود تا معلوم گردد که صادقان و عاشقان، پی جز به فرمان نهند و پیوسته خود را در بند حقیقت و دام شریعت مقید بینند. و محکم دارند، و نام خدای مونس ایشان است و ذکر خداوند پیشه ایشان و رضای خداوند قبله ایشان و مهر خداوند در دل ایشان. از این رو خداوند به فضل خویش با ایشان فرمود که: «الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْثَلًا...»

تفسیر لفظی

۴۷- وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَا هُمْ فَلَمَّ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا. یاد کن (ای محمد) آن روزها که کوه ها را به شیر و حرکت آوریم و اندرون زمین نمایان و بر روی زمین آمده (وز بروز برگشته تا مردگان و گنجهها همه بر هامون افتند) و نگذاریم کسی از ایشان که در زمین مانند.

۴۸- وَعَرْضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا. و آنان را بر خداوند عرضه کنند در حالیکه صفاها کشیده و گویند به ایشان: به ما آمدید چنانکه شما را روز پیشین آفریدیم (تنها و برهنه) بلکه چنین پنداشتید که ما شما را روز وعده نهمانده ایم.

۴۹- وَوَضِعَ الْكِتَابِ فَتَرَى النَّاسَ سُكَرًا يَمْشُونَ يَمْتَصِفِينَ يَمْشُونَ بِمِثْلِ مَالِ هَذِهِ الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَثِيرَةً إِلَّا أَحْضَبَهَا وَوَجَدَهَا عَالِيَةً حَاضِرًا وَلَا يَنْظُرُ أَحَدًا. و نامه در دست خواننده نهند، پس کافران را بینی ترسیان و بارزان از آنچه در آن روز پیشین و گویند: ای وای بر ما! چیست این نامه! چه حال است این نامه! که خرد و بزرگ را فروغی گذارد مگر همه را در شمار آورد و هر چه کردند همه در پیش خود بینند و خداوند کسی را ستم نکند (و نا کرده را نگیرد)

۵۰- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا. وقتی به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس همگی سجده کردند، جز ابلیس که در آفرینش از جن بود و از فرمان خدای خویش بیرون شد، آیا او را و زاده او را باران خود گیرید سواي من؟ در حالیکه آنان دشمنان شما هستند و ابلیس برای ستم کاران بد بدلی است.

۵۱- مَا أَشْهَدُكُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقِ أَنْفُسِكُمْ وَمَا كُنْتُمْ مُتَّخِذِي الْمُضِلِّينَ عَضُدًا مِنْ أَنْهَارِ آفَرِيْنِشِ آسْمَانِهَا وَزِمِينِ حَاضِرِ نَكْرِدَمِ وَنَهِ وَقْتِي كِهْ اِيْشَانِ اِيْ آفَرِيْدَمِ وَمِنْ هِرْ كَرِ كَمَرَاهِ كَنْدِ كَانِ اِيْ اِيْ خُوِيْشِ نَكْرَفْتَمِ.

۵۲- وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا. و آن روز که گوید: شریکان مرا آواز دهید و بخوانید، پس آنان را خوانند و جوابی نشنوند و مابین آنها جانی قرار داده ایم که در سر آن روند و هلاک شوند.

۵۳- وَرَأَى الْمُسْجِرِ مَوْنَ النَّارِ فَظَنَّنَا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا . كافرين وگناه کاران آتش را ببینند پس یقین بدانند که در آن افتند و از آن بازگردانیدن نباشد .

۵۴- وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا . ما در این قرآن برای مردم از هرگونه مثال آوردیم و آدمی از هر چیزی بیهوده تر و ستمبنده تر است .

۵۵- وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَتْهُمْ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأُولِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا . (خداوند) مردم را باز نداشت که ایمان آورند هنگامیکه ایشان را پیغام ورهبری رسید و هم چنین باز نداشت که از خداوند آمرزش گناهان بخواهند ، جز آنکه سنتهای پیشینیان به ایشان آید یا آنکه عذاب آشکارا و روبروی آنها را فرا گیرد !

۵۶- وَمَنْ أَرْسَلَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا أُمْبَشِيرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوعًا . ما فرستادگان را نفرستیم جز بشارت دهان (به گروندگان) و بیم دهان (به کافران) و کسانی که به باطل گرویده اند بیکاری جویند تا به دروغ و کژی هاجق را پای مال کنند، و آنان سخنان و وعیدهای مرا به افسوس گرفتند ، و شوخی و بازیچه پنداشتند .

۵۷- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا . کیست ستم گار تر بر خویشان ؟ از کسی او را به سخنان خداوند پند دهند، و از آنها روی گردانند و کرده های خویش را فراموش کند ، ما هم بر دلهای آنان غلافها و پرده افکندیم و در گوشه اشان بار کژی نهادیم ، و (بدان ای پیغمبر) که اگر ایشان را به راه راست خوانی هرگز راه نیابند .

۵۸- وَرَبِّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤْخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ لَأَعَجَلَ لَكُمْ الْعَذَابَ بَلْ لَكُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا . خدای تو آمرزگار عیب پوش و مهربان است اگر آنان را در آنچه در این جهان کردند فرا گیرد، باید ایشان را در همین دنیا به دوزخ شتاباند، لیکن آنان را هنگامی و وعده گاهی است که چون عذاب رسد هرگز آنان رستگاری نباشد !

۵۹- وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا . وآن است شهرهای هلاک شدگان پیشین، آنگاه که بر خود ستم کردند و ما برای هلاکت آنان هنگام نهادیم .

تفسیر ادبی و عرفانی

۴۷- وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ . آیه . آن روز که دستگاه دنیا بردارند و سرا پرده عقبی گشایند، و از هول رستاخیز، کوهها را فراقین آید و زمین را فرا جنبش آید، آسمانها در گردش آید، و عرش عظیم به صحرای قیامت بیرون آرند و بساط قهر بگسترانند و ترازوی عدل درآویزند و زمین را فرمان دهند که ای زمین و دیعتهار بیرون ده ، زمین بر خود بلرزد ، و ودیعت باز سپارد ، یکی را بینی از زمین برآید چنانکه خاکستر از میان آتش او دیگری را بینی از لحد برآید مانند دراز میان صدف ! همگی همی روند تا به محشر رسند و آنان را نزد خداوند عرضه دهند !

۴۸- وَعَرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا . آیه . ای پیران ناپاک شرم دارید از اینکه شمارا بر خداوند عرضه نمایند ! او ای جوانان نادان پر غفلت ، برسید از آن ساعت که ترازوی عدل حاضر کنند، ای ظاهر سازان بے دیانت پرهیز بدان روز که پوشیدگیها آشکار گردد ! ای خداوندان جاه و کلاه ببیند پیش از دیوان مظالم در این روز رستاخیز ! ای میان سالان ناپاک ، پاد آن ساعت کنید که نامه کردار شما در دست شما نهند و نیک و بد و خرد و درشت همه در آن بشما بنمایند، و خواجگی خواجگان را طوق کنند و برگردن آنان آویزند،

وامیری امیران قیدی گردانند و برپاهای ایشان نهند، و از نهاد هر یکی دوزخی برآزند و عقوبت کنند، گناه کاران را خیمه اندوه و پشیمانی زنند و بر قدر مایه هر کسی باوی معامله کنند و دادستم کشیده ازستم گریستانند، آن چنان که نه مزد مظلوم از آنچه سزای او است بکاهند و نه بر کفیر ظالم از آنچه جزای او است بیفزایند.

۵۱- مَا أَشْهَدُ تَهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. آیه. خداوند در این آیت از استغناء جلال خود خبر میدهد و وحدانیت و فردانیت خود به کمال عزت خود به خلق می نماید که نیستم ارا هست کننده منم، و از نبود، بود آورنده منم، و از آغاز نبودن سازنده منم، چون آسمان و زمین را آفریدم تنها خود بودم، بی بار و دانا بودم، بی علت و توانا بودم بی حیل، نه مرا انباز بود و نه کس بامن یار، بی نیاز از خلق در کردگاری، و یکتا و بیگانه به حق در آفریدگاری.

لطیفه: خدا او ند می فرماید: ای مرد طالب، اگر نشانی از مای طلبی، این آسمان رنگارنگ که بر یک دگر بی عمادی برداشته، نشان قدرت ما است! و این زمین خاکی که بر آب بنا داشته بیان حکمت ما است! اکنون در این نشان قدرت و بیان حکمت ما نظاره میکن و شناخت جلال عزت ما را بر ما حواله میکن که نه آن بر حد فهم خردمندان است و نه جای مشورت دانایان! و نه درگاه تأویل عالمان

تفسیر لفظی

۶۰- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهِهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا. یادکن (ای محمد) هنگامیکه موسی بشاگرد خویش (یوشع) گفت خواهم رفت تا به دودریا برم (یعنی تا به خضر رسم) یا آنکه هفتاد هشتاد سال بپیایم (تا عاقبت به اورسم).

۶۱- فَلَمَّا بَلَغْنَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيحًا وَنَهْمًا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا. پس چون به دودریا (دریای فارس و روم در شرق مدیترانه) رسیدند ماهی خویش را فراموش کردند، و ماهی راه دریا گرفت و در آب شد (بطوریکه در روی آب نمایان و اثر شکافی در آب پدید آمده بود).

۶۲- فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهِهِ آتَيْنَا غَدًا وَنَحْنُ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا. چون از آنجا برگزشتند و راه فزونی رفتند، موسی به یوشع شاگرد خود گفت: چاشت ما را بیار که از این مقدار افزونی که راه رفتیم سخت ماندگی دیدیم.

۶۳- قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا. یوشع گفت دیدی آن وقت که در پناه سنگ بودیم، من ماهی را آنجا فراموش کردم، و بر من فراموشی نکرد که تو را آگاه کنم مگر شیطان (دیو) و ماهی (زنده شد) در آب راه خویش را گرفت گرفتی شگفت!

۶۴- قَالَ ذَلِكُمْ مَا كُنَّا نَبْغُ فَأَرْتَدَّ اَعْلَىٰ اَنْثَارِهِمَا قَصَصًا. موسی گفت: آنجا که ماهی گذاشتی ماهم آنجای جستیم، (و مقصد ما آنجا است) پس به بازی جوی برگشتند و بر پی جویان شدند!

۶۵- قَوْجَدًا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّنْ نَدْنُ اَعْلَمًا. پس یکی از بندگان ما را (خضر) یافتند که او را از رحمت خویش دانش دادیم و از نزد خویش او را دانش آموختیم^(۱).

۶۶- قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ آتَيْنَاكَ عَلِيٌّ اَنْ تَعْلَمَنَّ مِمَّا عَلَّمْتَنِي سُدًّا. موسی گفت: آیا اجازه می دهی که من پیرو تو باشم تا مرا از آنچه که خود آموخته ای برستی بیاموزی؟

(۱) در بعضی کتابها نوشته اند که نام خضر بلنیا بوده و خضر لقب او است و مادرش رومی و پدرش فارسی (اهل ایران) بوده است و بعضی اورا نبی و برخی اورا ولی می دانند. و گویند خضر و الیاس (پیغمبر بنی اسرائیل) هر دو زنده هستند و هر سال در عرفات نیککد گرمی رسند و تا قرآن باقی است آنها هم باقی هستند!

۶۷- قَالَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا . خضر گفت: تو با من شکیبایی نتوانی ا

۶۸- وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰٓى مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا . خضر گفت: چگونه شکیبایی کنی بر چیزی و کاری که به دانش

آن نرسی (و عاقبت آن، کاری ناپسندیده را بینی).

۶۹- قَالَ سَتَجِدُنِيْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ صَابِرًا وَّلَا اَعْصِيْ لَكَ اَمْرًا . موسی گفت: مرا شکیبایا خواهی یافت اگر

خدا بخواهد و از تو نافرمانی نکنم و سر نه کنم.

۷۰- قَالَ فَاِنْ اَتَّبَعْتَنِيْ فَلَا تَسْئَلْنِيْ عَنْ شَيْءٍ وَّ حَتّٰى اُحَدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا . خضر گفت: اگر می خواهی

بر من آئی و مرا پیروی کنی پس از هیچ چیز از من پرسش مکن تا من برای تو نبه نبگویم که چه بود و من چه کردم.

۷۱- فَاَنْطَلَقْنَا حَتّٰى اِذَا رَكِبْنَا فِي السَّفِيْنَةِ خَبَرْنَا قَوْمًا اٰخَرًا فَتَمَلَّكْنَا لِيَتَّخِذُوْا اٰهْلَهَا لِقَدْحِ جَنَّتِ

شَيْثًا اَمْرًا . پس هر دو راه افتادند تا آنکه بر یک کشتی سوار شدند و خضر کشتی را سوراخ کرد ا موسی تاب نیاورده گفت: کشتی

بشکستی تا مردمان آنرا به آب اندازی ا کاری سخت شگفت و بدل گران کردی ا

۷۲- قَالَ اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا . خضر گفت: نگفتم که تو نمی توانی با من شکیبایی کنی ا

۷۳- قَالَ لَا تَأْخِذْ بِلِحْيَتِيْ بِمَا نَسِيتُ وَّلَا تَكُنْ مِّنْ اٰمِرِيْ عُسْرًا . موسی گفت: مرا به آنچه فراموش

کردم مگیر و در کاری من دشواری بر من مکن.

۷۴- فَاَنْطَلَقْنَا حَتّٰى اِذَا لَقِيْنَا غُلَامًا مَّا فَتَمَلَّكَهُ قَالَ اَفْتَلَتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتِ

شَيْثًا نُّكْرًا . پس چون راه افتادند نوجوانی را دیدند که خضر او را بکشت، موسی طاقت نیاورد و گفت: آیا نفس پاک و بی گناهی را

بی قصاص بر او کشتی؟ کاری ناپسندیده تراز پیش کردی ا

جزو شانزدهم :

۷۵- قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا . نگفتم تو با من شکیبایی نتوانی ا

۷۶- قَالَ اِنْ سَاَلْتَنِيْ عَنْ شَيْءٍ وَّبَعْدَ هٰذَا فَلَا تُصَاحِبْنِيْ قَدْ بَلَغْتَ مِن لَدُنِّيْ عُذْرًا . موسی گفت: از

این پس اگر از تو چیزی پرسم با من یار مباش و صحبت مکن، تا از طرف من به عذر خواهی رسیدی (که از من جدا نشوی).

۷۷- فَاَنْطَلَقْنَا حَتّٰى اِذَا اَتَيْنَا اَهْلًا قَرْيَةً اسْتَطَعْنَا اٰهْلَهَا فَاَبَوْا اَنْ يُضَيِّفُوْهُمْ فَاَتَوْا جِدًا فَيُهَلِّجُوْنَ

مُرِيْدًا اَنْ يَنْقُضُوْا فَاَقَامُوْهُ قَالَ لَوْ شِئْتُمْ لَاتَّخَذْتُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا . پس باز راه افتادند تا آنکه به شهری رسیدند و از مردمان

شهر خوردنی خواستند، مردم از مهمان نوازی ایشان باز نشستند (و خوراکی به آنها ندادند) و در آنجا دیواری بود که در شرف افتادن بود

و خضر آنرا بر جای نهاد ا موسی گفت: اگر می خواستی (از این مردم که به ما غذا ندادند) پاداش می گرفتی؟

۷۸- قَالَ هٰلَا اِفْرَاقٌ بَيْنِيْ وَبَيْنِكَ سَاُنِيْكَ بِتَاوِيْلِ مَا لَمْ تَسْتَطِيعْ عَلَيْهِ صَبْرًا . خضر گفت:

اینجا محل جدائی میان من و تو است پس اکنون تو را خبر کنم از آنچه شکیبایی بر آنرا نتوانستی ا

۷۹- اَمَّا السَّفِيْنَةُ فَكَانَتْ لِمَسٰكِيْنٍ يَمْلِكُوْنَ فِي الْبَحْرِ قَارُوْتٌ اَنْ اَعْيِبَهَا وَكَانَ وَّرَآئِهِمْ مَلِكٌ

يَاْخُذُ كُلَّ سَفِيْنَةٍ غَصْبًا . اما کشتی (که سوراخ کردم) از آن قومی درویشند که با آن در دریا کاری کنند و به غلگه می دهند،

خواستم او را عیب دار کنم چون در راه ایشان پادشاهی بود که آنچه کشتی بی عیب می دید، به ناحق می گرفت ا

۸۰- وَاَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ اَبَوَاهُ مُؤْمِنِيْنَ فَخَشِينَا اَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا . اما نوجوان پدر

و مادری با ایمان داشت پس ترسیدم که ناپاکی و سرکشی فراسر ایشان نشاندا این بود که او را کُشتم.

۸۱- فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمْ مِيزَانَهُمْ بِمِيزَانِ خَيْرٍ أَمِينٍ زُكُورَةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا. خواستم خداوند بَدَل آن به آنها فرزند

بهتر در هنر و نزدیکیتر به بخشایش دهد.

۸۲- وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبَدِّلَهُمَا تَنْزِيحًا وَيَسْتَخِرْ جَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا. اما دیوار از دو کودک نارسیده و پدر مرده بود که زیر آن گنجی بود و پدر و مادر آنها مردمان نیک بودند، پس خدا خواست که آن دو یتیم به رشد خود برسند و گنج خویش را که بخشایش از خداوند است بیرون آرند. (پس بدان) هر چه من از آنکه دیدی کردم، خود سرانه نکردم، این است معنی آنکه تو بر آن شکیبانی نتوانستی!

تفسیر ادبی و عرفانی

۶۰- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَلْبِهِ: آیه. نوشته اند موسی را چهار سفر در جهان بود، یکی- سفر هَرَب، سفر بکه پس از کشتن قبطی در مصر به وسوسه شیطان، از آنجا فرار کرد و به مدین رفت. دوم- سفر طَلَب، سفر بکه شب تاریک در وادی ایمن دنبال آتش رفت و روشنی یافت و نارخواست به نور رسید. سوم- سفر طَرَب، سفر بکه در میقات به کوه طور رفت و با خداوند سخن گفت. . . . کار طَرَب بجائی رسید که رؤیت خداوند را در خواست کرد و لکن توانائی شنید. چهارم- سفر تَعَب، سفر بکه با یوشع به قصد دیدن خضر راه بسیار پیمود و خسته شد.

لطایف چهار سفر موسی: موسی در شب تاریک به طلب نار شد نور یافت ولی جوان مرده به طلب نور شد نار یافت. اگر موسی را بی واسطه، حلاوت سخن حق رسیده، چه عجب اگر دوستان را از آن بوی رسید! اگر آتش موسی آشکار بود، آتش این جوان مردان نهان است، اگر آتش موسی در درخت بود آتش این جوان مردان در جان است! او که این آتش دارد اندک چنان است، همه آتشان سوزد و آتش دوستی جان! با آتش جان سوزش کیبائی نتوان! - و شرح سفر طَرَب موسی در آیه میقات گذشت.

سفر تعب موسی اشارت است به سفر مریدان در بدایت ارادت، که سفر دیانت و تحمل مشقت و تهذیب سه چیز است: تهذیب نفس، تهذیب خوی، تهذیب دل، تهذیب نفس در سه چیز است: بجای گلیه، سپاس گزاردن، بجای غفلت، بیدار ماندن، بجای گراف، هشیار بودن. و تهذیب خوی نیز در سه چیز است: بجای ناله، شکیبائی کردن، بجای بخل، بذل کردن، بجای انتقام، عفو نمودن. تهذیب دل نیز در سه چیز است: از هلاک امن با ترس آئی، از شومی نومیدی، بنا برکت امید آئی، و از محنت پراکنندگی دل با سپاس گزاری دل آئی. و رسیدن باین تهذیب، آموختن دانش است و خوردن غذای حلال و ادامه بار ذوالجلال! و ثمره آن سه چیز است: سرتی به اطلاع حق آراسته، و جانی به مهر سرمدیست آفر و خسته، و علم لدنی بی واسطه یافته! این است که فرمود:

... وَعَلَّمَ مَنَاةَ مِيزَانَ عِلْمًا. آیه. هر که صفات خود قربان شرع مقدس تواند کرد، ما اسرار علوم حقیقت را بر دل او نقش بندیم و محقق است که گوینده این علم از یافت سخن گوید، و نور بر سخن وی پیدا که برقی از نور اعظم در دل وی تافته و چراغ معرفت وی آفر و خسته و اسرار غیبی او را مکشوف گشته، چنانکه بر خضر در کار کشتی و غلام و دیوار مکشوف بود.

۷۹- أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ. آیه. اهل اشارت گفته اند که این دریادر پای معرفت است. که هزاران پیغمبر با امت خویش در آن دریا غواصی کردند به امید آنکه گوهر توحید از آن دریادر آمدن طلب گیرند، و آن کشتی کشتی انسانیت است که خضر می خواست به دست شفقت و مصلحت آنرا خراب کند و صاحبان کشتی مسکینان بودند که مسکینه صفت ایشان بود ولی موسی ظاهر آن به پیرایه شریعت و طریقت آراسته و آبادان دید و خضر او را گفت در پس این آبادان شیطان است که در جوار کشتی کین قهر ساخته تا به زور کشتی را بستاند! و ما باید این آراستگی و آبادانی را به دست شفقت برداریم تا چون شیطان بیاید ظاهر آنرا خراب بیند و پیرامن آن نگرود.